نگاه منتقد

فراز و فرود جامعه ایرانی در نگاهی جامعه‌شناسانه به ادبیات ایران مدرن (۱۳۳۲-۱۳۲۰) (بخش هفتم)

انتزاعی که طنین‌انداز واقعیت شد

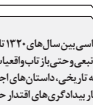

زهرا رامهران
کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

مقدمه:

پیشتر اشاره شد که در اثنای تاریخ مورد بررسی، افسانه‌های تاریخی شکل می‌گیرد؛ اما گویی در واکنش و عینیت بخشی به مسائل اجتماعی در حد کفایت نبوده است، لذا افسانه‌های تمثیلی سیاسی و اجتماعی در تأثر از واقعیات روز تبلور می‌یابد. حال این پرسش مطرح می‌شود که بنا نظر به ویژگی درونی افسانه‌های تمثیلی مبنی بر انتزاع، چرا افسانه و چرا انتزاع؟ چرا در انتزاعی که به بیان کاسیرر عامل فقر واقعیت است، واقع‌گرایی اجتماعی نمود پیدا می‌کند؟ در انتخاب چنین ژانری می‌توانند انگیزه‌های مختلف نهفته باشد، نظیر عرضه چیزی بسیار متفاوت به جهت اغراء و همسویی با فرزندان طغیانگر علیه پدران زورمدار که به جهت خفقان حاکم به لحاظ خفاگویی بهترین شیوه بیان قلمداد می‌شود. عمل انتخاب آن از سوی روشنفکر نویسنده این زمان بنابر نظر هدر دوسرو[۱] اعلام چند گزاره ضمنی است که یکی از آنها نوعی واکنش به فرهنگ است و جالب اینجاست که فقر فرهنگی خود از مضامینی است که در تمثیل سیاسی قضیه‌های «ولنگاری» و افسانه «آب زندگی» هدایت مطرح می‌شود. علت انتخاب تمثیل، برگرفته از ویژگی ذاتی آن یعنی تعلیم و کارکرد ژانرها نیز است. یکی از کارکردهای ژانرها، کارکرد رهبری است. حال اگر به مضمون افسانه «آب زندگی» دقت شود، نمایان می‌شود که هدایت سعی دارد مردم را به واکنش وادارنشته، آگاه کند. آیا این چیزی جز تعلیم آحاد جامعه به جهت اغراء و راهبری آنان به سمت و سویی مشخص است؟ و آیا چیزی جز پاسخ در دو سطح پاسخ نویسنده و مخاطب به اوضاع زمان و متن است؟ علاوه‌بر موارد فوق‌الذکر کارکرد اجتماعی ژانر و در سطحی وسیع‌تر کارکرد اجتماعی ادبیات در شرایط به وجود آمدن ژانر و نمایان‌سازی شرایط اجتماعی دوران نمود می‌یابد؛ لذا در بیان بهترین نمونه در عیان‌سازی سیاسی و اوضاع جامعه در افسانه‌های اجتماعی و تمثیل‌های سیاسی می‌توان به همان دو اثر صادق هدایت که پیشتر ذکر شد، اشاره کرد. مهم‌ترین مضامین و اجتماعیات مطرح شده در آنها اشاره‌وار عبارت است از: بیان مسأله نفت به جهت دورسازی استعمار از آن، نژادپرستی، اوضاع اقتصادی نابسامان و وضع معیشتی ناگوار مردم، انتقاد از خرافه‌پرستی، پیروی مردم جاهل از ترکتازانی که به صحنه می‌آیند و... [۲]. اما بی‌تردید با اتفاقات سیاسی و حجم گسترده آثار این دوره، موارد فوق هنوز تمامی اجتماعیات ادبیات منثور این عصر را در بر نمی‌گیرد. از مضامین دیگر که در این دوره چه در داستان‌ها و رمان‌های اجتماعی اولیه و چه پس از آن رایج می‌شود، شهوت و غرایز جنسی، جبرگرایی و تقدیرگرایی است. همین کوچک اشارت رهنمونی است به بیان ناتورالیسم ادبی، در «خیمه‌شب بازی» صادق چوبک ناکامی‌های جنسی و اسارت در غرایز دیده می‌شود. علاوه‌بر آن در آثار ناتورالیستی او آدم‌هایی ترس خورده و از خودبیگانه ترسیم می‌شوند که حتی نمی‌توانند تمایلات غریزی خود را بیان کنند و در چنبره تنهایی خویش اسیر می‌شوند. ایشان ترس و هراس و از خود بیگانگی چیزی نیست جز نتیجه جبرگرایی مطلق. جبر ناتورالیستی دربردارنده انواع مختلف است: جبر طبیعی که به وسیله دو نیروی وراثت و محیط طبیعی رقم زده می‌شود؛

دریخش‌های قبلی در تبیین بازنمودهای اجتماعی و سیاسی بین سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲، بیان شد که رمان تاریخی به لحاظ امنیت جویی، انعکاس فرهنگ سیاسی تبعی و حتی بازتاب واقعیات اجتماعی در بطن خود، با مضامین اصلی قدرت، شهوت و زن تبلور یافت. افسانه تاریخی، داستان‌های اجتماعی با بیان مهم‌ترین جریانات سیاسی، اقتصادی و تاریخی در انتقاد و انتشار بیداگری‌های اقتدار حکومتی نیز خلق شد که در ضمن آن هنوز بسیاری از گفتمان‌های سیاسی پیشین نیز وجود داشت. اما افسانه‌های تمثیلی و ظهور ناتورالیسم پاسخ دیگر نویسندگان به اوضاع زمان بود که در این جستار بدان پرداخته می‌شود.

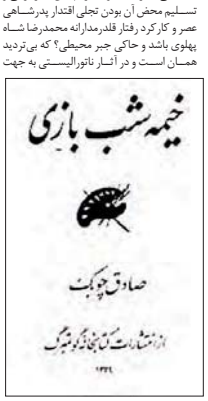

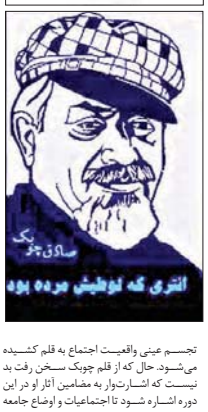

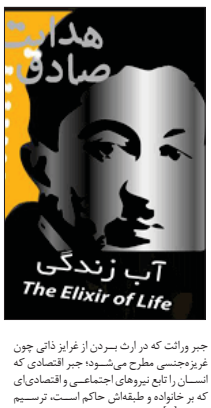

جبر وراثت که در ارث بردن از غرایز ذاتی چون غریزه‌جنسی مطرح می‌شود؛ جبر اقتصادی که انسان را تابع نیروهای اجتماعی و اقتصادی‌ای که بر خانواده و طبقه‌اش حاکم است، ترسیم می‌کند[۳]. حال با نظر به جبر طبیعی، اقتصادی و جبرگرایی که نمودی از فرهنگ عامه است آیا نمی‌توان به این نتیجه رسید که در رابطه نظام سیاسی با فرهنگ توده مردم، این جبرگرایی و تسلیم محض آن بودن تجلی اقتدار پدرشاهی عصر و کارکرد رفتار قلدرمدارانه محمدرضا شاه پهلوی باشد و حاکی جبر محیطی؟ که بی‌تردید همان است و در آثار ناتورالیستی به جهت تجسم عینی واقعیت اجتماع به قلم کشیده می‌شود. حال که از قلم چوبک سخن رفت بد نیست که اشاره‌وار به مضامین آثار او در این دوره اشاره شود تا اجتماعیات و اوضاع جامعه منعکس شده در ادبیات نثر این دوره بیشتر نمایان شود: نگاه بی‌طرفانه و بیان واضح فساد و زشتی، تصویرسازی جامعه بیمار و اسیر خرافات، نظر به زندگی فواحش، بی‌اعتمادی، ریاکاری، توصیف زندگی وازدگان جامعه عقب مانده، بیان زندگی ولگردان و اسیران موادمخدر، تصویر تیره‌روزی‌های پایین‌ترین گروه اجتماع، انقیاد زنان از مردان در جامعه مردسالار، ناامیدی، نمایش بی‌عدالتی‌های اجتماعی، فقر، بندگی و خفت، تأکید بر سر وقایع زمینی و اجتماعی به حالات طبیعت[۴]، اشاره به ادبیات پوچی به‌ویژه در «انتری که لوطی‌اش مرده بود» که در خصوص این ژانر در نوشتارهای پیشین سخن رفت و همین اشارت کافی است که بنا به ظهور ادبیات پوچ‌نما، عصیان و اعتراض بوده است و انسان دربند امیدهای تهی شده و از خودبیگانه را نشان می‌دهد که به بیهوده بودن زندگی رسیده است؛ پس درواقع نویسنده دست به واکنشی اجتماعی می‌زند و با ظاهر کردن ادبیات پوچی عصیان کرده، اعتراضات خود را نشان می‌دهد به هرچه که جبر را بر او تحمیل می‌دارد حتی اگر جبر محیطی و سیاسی باشد.

از دیگر مضامین نثر این زمان پرداختن به زنان است. در «فتنه» علی دشتی با نگاهی روانشناسانه هوسرانی زنان اشراف به تحریر در می‌آید و صفات آنان این گونه نقل می‌شود: متظاهر به تجدد، فرنگی مآب، دم زننده با مردان درخصوص برابری بدون شرکت در فعالیت‌های اجتماعی، بیکاری، هوسبازی و خودنمایی. در آثار او گاه زنان با اغواگری مردان منحرف می‌شوند، گاه «باهزه» درایی نسبت به تصبها و محدودیت‌های اجتماعی و خانوادگی واکنش نشان می‌دهند[۵] و گاه خیانت می‌کنند[۵]. در آثار علوی زنان زندگی خود را وقف عشق می‌کنند اما شرایط نامساعد اجتماعی آنها را به سوی شکست و تیره‌روزی سوق می‌دهد و در مقابل اینان، مردان روشنفکر مطرح می‌شوند با منش‌های بورژایی و ضداستبدادی. در نوشتار پیشین هم ذکر شد که تصویر زن در آثار آل‌احمد از مکان‌های به خارج شده به شکل منفاد در نظام مردسالارانه خانواده نمایان می‌شود.

در پایان گفتنی است با نظر به مضامین مطرح شده در این نوشتار و جستار پیشین، مشخصات اجتماعی و فرهنگی این زمانه تاریخی از منظر سیاسلو جنین بیان می‌شود: طرح مرام‌های جدید سیاسی و مسلکی با مایه‌های جهان وطنی، رواج اندیشه‌های ضداستعماری و انعکاس آن در ادبیات، رسوخ دید انتقادی و اجتماعی و جبهه‌گیری سیاسی در فعالیت‌های قلمی[...]، توجه به فرهنگ عامه و ادبیات مردمی[۶].

پی‌نوشت:

[۱] ر.ک، هدر دوبرو، ژانر (نوع ادبی)، صص ۲۳ و ۴۶ و ۱۵۷

[۲] حسن میرعابدینی، صدسال داستان‌نویسی ایران، ج ۱و ۲، ص ۱۷۸

[۳] سیماداد، فرهنگ اصطلاحات ادبی، ص ۴۵۷

[۴] ر.ک، حسن میرعابدینی، صدسال داستان‌نویسی ایران، ج ۱و ۲، ص ۲۵۲-۲۴۱

[۵] همان، ص ۱۵۶

[۶] محمدعلی سپانلو، نویسندگان پیشرو ایران... صص ۷۷ و ۷۸

شماره‌های بعدی این مقاله در روزهای یکشنبه و چهارشنبه منتشر می‌شود.

هر یکشنبه با منوچهر آشتیانی

منوچهر آشتیانی از طبقات اجتماعی در جامعه ایرانی می‌گوید

جامعه ایران، جامعه‌ای بی‌طبقه، جامعه‌ای بی‌حزب

طرح نو- فروغ فکری| در ایران، به طبقه خاصی نمی‌توان تعلق داشت چرا که اینجا تعاریف از طبقه آنطور که باید و شاید نیست و به همین دلیل نیز نظام اصیل و درستی میان مناسبات فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی دیده نمی‌شود. نه الزامات طبقه‌بندی اجتماعی وجود دارد و نه شرایطش. شاید به همین دلیل است که شاهد جامعه‌ای مستحکم، با روابط روشن و شفاف نیستیم. منوچهر آشتیانی در سری گفت‌وگوهای مربوط به طبقه‌بندی اجتماعی، از جمله اصلی‌ترین مزایای طبقه‌بندی اجتماعی را در شکل‌دهی بهتر به نظام سیاسی و عملکرد بهتر حکومت‌ها می‌داند و آن را رکن اصلی ایجاد حزب در هر کشور می‌نامد. رکنی که همواره در ایران نادیده گرفته شده است و از این رو نیز هرگز شاهد شکل‌گیری حزبی اصیل که مدافع منافع طبقه‌ای خاص باشد، نبوده‌ایم. جرایی الزام وجود طبقه در جامعه و مولفه‌های لازم برای شکل‌گیری آن، موضوع بحث این هفته با دکتر آشتیانی است که در پی می‌آید:

• شما جامعه ایران را جامعه‌ای فاقد طبقه می‌دانید. جامعه‌ای که در هیچ دوره‌ای اثری از طبقه‌بندی اجتماعی در آن مشاهده نمی‌شود. اما الزام وجود طبقه در چیست که وجودش را برای جامعه ضروری می‌کند؟

اگر جامعه به سمت طبقه‌اجتماعی حرکت کند، بسیاری از مناسبات فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی منظم می‌شود. مثلا وقتی اعتصابی به وجود می‌آید، معلوم است که چه طبقه‌ای و چرا به این کار دست زده است و در مواجهه با نظام حاکم وضعش مشخص می‌شود. طبقه‌بندی اجتماعی به جامعه استحکام، روشنایی و وضوح می‌دهد. جامعه می‌تواند بگوید که نیروهای اجتماعی من چگونه می‌اندیشند، چه نیازهایی دارند و مشکلاتشان چیست. وقتی این مشخص شد جامعه به سمت حزب‌بندی حرکت می‌کند و تشکیلاتی شکل می‌گیرد که طبقات را نظام دهد. اگر این امر شکل نگیرد، حاکمیت مبهم می‌ماند. مانند وضعیتی که ما سال‌هاست با آن روبه‌روییم. در هیچ دوره‌ای از نمایندگان پرسیده نشد که نماینده چه طبقه‌ای هستند و این امر هرگز اولویت نداشت و به همین دلیل در گذر سالیان متمادی ما با حزب مشخصی روبه‌رو نبوده‌ایم. حتی مشخص نبوده که حاکمان نماینده چه طبقه‌ای هستند و این ابهام، هم برای مردم، هم برای حکومت و هم برای خارجی بوده است. آنها نیز در تعامل با ما همواره دچار این گرفتاری بوده‌اند که نمی‌دانستند با حاکمیت چگونه مواجه شوند، چرا که نمی‌دانستند حاکمیت مربوط به کدام طبقه است. من خود به شخصه بارها در این خصوص صحبت کرده و گفته‌ام که جامعه ما باید به سمت طبقه‌بندی مشخص حرکت کند که در کنار این طبقه‌بندی نیز حزب شکل بگیرد. باید به این باور دست یابیم که حزب امری نیست که طبقه حاکم بگوید می‌خواهم آن را بسازم و بسازدش. در حقیقت وجه لازمه ساخت حزب وجود طبقه است. ما در ایران به دلیل عدم وجود طبقات مشخص، هرگز دارای حزب نبوده‌ایم و در حقیقت دار و دسته داشته‌ایم. افراد به دلایل مشخص دور هم جمع شده‌اند و کلیک یا دار و دسته شکل داده‌اند. برای مثال می‌شود طرفداران چیزی دور هم جمع شوند و با یکدیگر همچنین چیزی را شکل دهند اما آنها بعضا دارای مصالح و منافع اقتصادی و سیاسی مشخص نیستند و درواقع این خواست عاطفی یا حداقل فرهنگی است که آنها را دور یکدیگر جمع کرده است.

مادر ایران طبقه روشنفکر نداریم و این ایهامات و تفسیرهایی است که رخ داده، روشنفکران اساسا طبقه نیستند و بر این امر دانشمندانی چون کارل مانهایم، ماکس وبر و پارسونز آمریکایی نیز تأکید کرده‌اند

• آیا درباره سایر گروه‌ها نیز باید همین را گفت؟ برای مثال آنچه را تحت عنوان طبقه روشنفکر می‌نامیم، به‌عنوان یک طبقه، وجود خارجی دارد یا آنها را دار و دسته‌اند و قشر معین اجتماعی؟

مادر ایران طبقه روشنفکر نداریم و این ایهامات و تفسیرهایی است که رخ داده. روشنفکران اساسا طبقه نیستند و بر این امر دانشمندانی چون کارل مانهایم، ماکس وبر و پارسونز آمریکایی نیز تأکید کرده‌اند. این دانشمندان می‌گویند که تشکیل کامل معرفت اجتماعی، آگاهی‌های علمی، تخصص‌های گوناگون، پرش‌ها و جهش‌های اندیشه‌ای و تعلق‌های خانوادگی به گروه‌ها و اقشار مختلف، باعث شده که نتوانیم از روشنفکران تحت عنوان طبقه نام ببریم. برخی از آنها از طبقه کارگر و برخی دیگر از طبقه فرادست جامعه به وجود آمده‌اند و این تفاوت‌ها هم عاملی شده که نتوانیم آنها را طبقه‌ای متشکل و مشخص قلمداد کنیم و این امر در همه جای دنیا وجود دارد. افراد روشنفکر افرادی سیال و روان در میان طبقات و اقشار مختلف اجتماعی هستند. درحقیقت و به گفته دانشمندان بزرگی که در این حوزه کار کرده‌اند، این مزیت و قدرت روشنفکران است که در طبقه نمی‌گنجند. به این ترتیب آنها می‌توانند تزریق‌کننده آزادی و انعطاف‌پذیری باشند که ممکن است در طبقات اجتماعی وجود نداشته باشد. چرا که خودشان از درون طبقات گوناگون به وجود آمده‌اند و به‌طور مداوم در حال رفت و آمد در آنها هستند و از سویی به‌دلیل آزاداندیشی، تفکراتشان درحال تغییر است و ممکن است از فکری به فکری دیگر تغییر کند. کارل مارکس از طبقه محروم کلیمی‌های لهستان بوده اما انگلس از جمله کارخانه‌داران انگلستان بوده که اینها با یکدیگر بنیان‌گذار حزب کمونیست جهانی هستند. این تفاوت‌ها در همه جای جهان مشاهده می‌شود و به همین دلیل هم نمی‌توان روشنفکران را افراد متعلق به یک طبقه دانست.

به این ترتیب نباید انتظار تاثیرگذاری از روشنفکران و... را داشت چرا که تأثیر اقشار کمتر از طبقات است.

باید گفت که این امر بستگی به شرایط دارد. عموما در طول تاریخ خصوصا پس از حضور بورژازی و در کشورهای پیشرفته به این سمت، تعیین‌کننده طبقه بوده است نه قشر. اما به دلیل مناسبات برخی کشورها، مانند کشورهای دور مانده از سرمایه‌داری، کشورهای آمریکای لاتین، آفریقا و کشورهای خاورمیانه، اتفاقا این قشرهای اجتماعی هستند که از حجیت دارند و نقش‌های مهم‌تری را بازی می‌کنند. یعنی نیروهای ضربتی، تحریک‌کننده و انقلابی وارد صحنه شده و این نیروها خیلی کمتر به طبقات اجتماعی تعلق دارند بلکه بیشتر شامل قشرهای اجتماعی می‌شوند. اما قانون کلی این است که طبقه نقش اصلی را بازی می‌کند و قشرها نقش کمتری دارند اما در چنین مواردی که ذکر آنها رفت طبقات اجتماعی، نقش خود را به اقشار پیشروند واگذار می‌کنند. مانند زمان قبل از انقلاب کبیر فرانسه که بزرگترین انقلابی است که رخ داده، با بزرگانی چون دیدرو، دالامبر، مونتسکیو و... روبه‌رو می‌شویم که بزرگترین نیروی محرکه انقلابند. در ایران نیز طبقات، نقش اصلی را بازی نمی‌کنند و این اقشار هستند که با بزرگی اصلی این عرصه را برعهده دارند. در تمام اتفاقات مهم تاریخی کشور ما نیز اقشار مختلف اثرگذار بوده‌اند و به همین دلیل هم پشت این اتفاقات تاریخی نیروهای عظیمی حضور ندارند و اقشاری هستند که دارای قدرت چندانی نیستند.

• اما شکل‌گیری طبقات، همچنان که پایه زیست اجتماعی است، مشکلاتی را نیز با خود به همراه دارد که از آن جمله باید به تعصب طبقاتی اشاره کرد.

بله. ما نیز اگر روزی بخواهیم به سمت طبقه‌بندی درست در ایران حرکت کنیم، باید مواظب باشیم که دو نقیصه که همواره طبقه‌بندی اجتماعی با آن روبه‌روست، برایمان رخ ندهد. وقتی طبقه اجتماعی به صورت گسترده و مشخص به وجود می‌آید، به دلایل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، در این طبقات ریزش صورت می‌گیرد. افرادی که ریزش می‌کنند، یا به سمت توده‌های مردم حرکت می‌کنند یا به سمت سرمایه‌داران می‌روند. این امر ناهماهنگی و تشتت را متوجه جامعه می‌کند. خطر دوم هم این است که طبقه‌بندی مشخص و جازم اجتماعی به ناچار نوعی تصلب و دگماتیسم را به جامعه می‌دهد و این طبقات دیگر در مقابل هر جریان انعطاف‌پذیری نیز ایستادگی می‌کنند. این دو خطر وجود دارد که پراکندگی در حاشیه طبقه ایجاد شود و تصلب نیز خطر دوم است که بسیاری از دانشمندان این حوزه به آن اشاره کرده‌اند و به همین دلیل نیز در سیاست و حوزه‌هایی از این دست بسیار این تذکر را داده‌اند که به طرف روح طبقه‌بندی حرکت نکنیم که جامعه منصلب شود.

• درباره اصلی‌ترین مولفه‌های شکل‌گیری طبقه اجتماعی توضیح دهید.

زمانی که مناسبات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی متناسب با تولید اجتماعی دست به دست یکدیگر بدهند و آن گروه اجتماعی که دست به بازتولید خود می‌زند و چیزی را تولید می‌کند، شکل گیرد، از درون آن گروه طبقه به وجود می‌آید به این ترتیب لوازم شکل‌گیری طبقه مشخص است. افراد موجود در طبقه باید قدرت تولید و پس از آن بازتولید داشته باشند. ما می‌بینیم طبقه کارگر در ایران، تولید می‌کند، خود را رشد داده و متخصص هم می‌شود اما توانایی بازتولید ندارد و به همین دلیل نیز در مناسبات اجتماعی اثرگذار نیست و قدرتی که طبقه باید داشته باشد را ندارد و اینرو نمی‌تواند تشکیل حزب هم بدهد. این امر از لحاظ تاریخی در کشورهایی که دارای تاریخ طولانی مدت هستند مانند کشور ما، بسیار قدیمی است و همچنان نیز ادامه یافته است. به این ترتیب وقتی جوامع دارای استحکام نباشند نمی‌توان انتظار داشت که طبقه شکل گیرد.